

ویرانه نشین مینوی

خجستگی و گجستگی جغد در آثار سرآمدان سبک های مختلف شعر فارسی
(فردوسي، خاقاني، نظامي، سعدى و صائب)

دکتر نعیمه متولی^۱، دکتر مرضيه ندافی^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۲۸

چکیده

فرهنگ هر ملتی از مجموعه‌ای باورها و اعتقادات شکل گرفته است که به مرور زمان پدید آمده و یا از فرهنگ‌ها و ملل دیگر وام گرفته شده‌اند. در باورهای مردم ایران نیز به تبع دیگر ملل جهان، اعتقاداتی وجود دارند که یا ریشه در فرهنگ اصیل ایرانی دارند و یا بر اثر تداخل اعتقادات ملل مختلف با فرهنگ ایرانی به وجود آمده‌اند.

کشور ایران در سه دوره‌ی زمانی مختلف، مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته و علاوه بر ویرانی‌ها و تلفات مادی و جانی بسیار، از لحاظ فرهنگی نیز تحت تأثیر بوده به طوری که بسیاری از اعتقادات ملل مهاجم، در فرهنگ نژاده‌ی ایرانی وارد شده است. یکی از باورهای غیر ایرانی، اعتقاد به نحوست جغد و منفور شدن این پرنده‌ی زیباست که در فرهنگ اصیل ایرانی، نه تنها گجسته نیست، بلکه مینوی هم هست. در این پژوهش، پس از بیان مختصراً در مورد فرهنگ ایرانی و فرهنگ‌های دخیل و نحوه‌ی ورود آن‌ها در میان باورهای مردم ایران، به جغد و خجستگی و گجستگی باورهای مرتبط با این پرنده پرداخته شده و تأثیر این باورها در شاهنامه‌ی فردوسی، دیوان خاقانی، خمسه‌ی نظامی، کلیات سعدی و دیوان صائب، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و در پایان، نتیجه‌ی این پژوهش، رسیدن به اصل و ریشه‌ی اعتقاد ایرانی نسبت به خجستگی این پرنده و میزان تأثیر فرهنگ‌های دخیل است.

واژه‌های کلیدی: جغد، خجستگی و گجستگی، فردوسی، خاقانی، نظامی، سعدی، صائب.

۱ - مدرس، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دشتستان، برازجان، ایران. n.motevaseli@yahoo.com

۲ - مدرس، مرکز آموزش عالی، واحد استهبان، استهبان، ایران. nadafi_88@yahoo.com

مقدمه

هر کشوری در کارنامه‌ی گذشته‌ی خود رخدادها و دوره‌هایی را تجربه کرده و پشت سر گذاشته است که بر جایگاه امروز آن تأثیر بسزایی دارد. کهن بوم و بر ایران، مهد تمدن و جایگاه پرورش اندیشه‌های بارور و ستودنی است. مام وطن بارها مورد هجوم و یورش بیگانگان قرار گرفته و همواره زخم خورده است؛ اما به سبب جایگاه خاص فرهنگی، پیشینه‌ی محکم و استوار تمدن ایران و تلاش‌های بی دریغ بزرگانی چون حکیم فردوسی، ما همچنان به زبان پارسی سخن می‌گوییم و برخی باورها و عقاید مان هنوز هم ایرانی است. البته بر اثر برخی رخدادهای سیاسی و یورش‌های نظامی، برخی عقاید و باورهای ایرانی، جای خود را به عقاید اینیرانی داده‌اند و مردم نیز با اصل و ریشه‌ی آن‌ها آشنایی ندارند.

ایران در عمر چند هزار ساله‌ی خود، سه دوره‌ی مهم تاریخی را طی کرده که علاوه بر تلفات و تأثیرات جانی و مالی، موجبات دگرگونی‌های فرهنگی را ایجاد کرده‌اند:

- ۱ - حمله‌ی اسکندر و تداخل فرهنگ یونانی و ایرانی.

- ۲ - حمله‌ی اعراب و اختلاط فرهنگ و باورهای سامی و عربی و ایرانی.

- ۳ - هجوم مغول و سرازیر شدن سیل واژه‌ها و باورهای مغولی در ایران.

بسیاری از باورهایی که از دیرباز تا کنون در میان مردم رواج داشته است، ریشه در گذشته‌های بسیار دور و حتی اساطیر یک ملت دارد و برخی از این باورها، همگانی و جهانی هستند. برخی از اعتقادات ایرانیان پس از یورش‌های نظامی مذکور، با حضور بیگانگان در ایران و تداخل فرهنگی با آن‌ها، تغییر کرده و حتی در بسیاری از موارد کاملاً دگرگون شده است.

از جمله‌ی این اعتقادات، باورهای مربوط به جعد است. این پرنده در اساطیر و اعتقادات بسیاری از ملل جهان وجود دارد و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ و در

ایران نیز، یک پرنده‌ی مینوی و مورد توجه اهورامزدا است. اما باید دید چرا در ادبیات

پربار فارسی از گذشته تا به امروز، جغد، یک پرنده‌ی گجسته و منفور است؟

در این پژوهش پس از معرفی پیشینه‌ی فرهنگی ایران و نحوه‌ی ورود فرهنگ‌های دخیل و میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن‌ها، به بررسی جایگاه جغد در باورهای ملل مختلف جهان و نیز ایران پرداخته شده و در نهایت تصویر جغد در شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان سند هویت ایرانی و آثار چهار شاعر برگزیده‌ی دیگر سبک‌های شعر فارسی، واکاوی شده است؛ زیرا دیدگاه فردوسی و دیگر شاعران بزرگ ایرانی، به عنوان منتقل‌کنندگان باورها و اعتقادات زمان خود در شعر، جایگاه مهمی در شناخت باورها و عقاید ناب ایرانی دارد.

جایگاه جغد و شناخت این پرنده در اساطیر ملل جهان و ایران، پیش از این در مقاله‌ی «جغد در گذر روزگاران» نوشته‌ی «سیما سلطانی»، بررسی شده و از این مقاله به عنوان یکی از منابع مؤثر، در این پژوهش استفاده شده و علاوه بر این مقاله، با کنکاش در شاهنامه و گرشاسب نامه، به عنوان دو اثر حماسی شناخته شده و معتبر زبان فارسی، باور به خجستگی یا گجستگی ویرانه نشین مینوی واکاوی شده است.

فرهنگ ایرانی و فرهنگ‌های دخیل و نحوه‌ی ورود آن‌ها

همه عالم تن است و ایران، دل

نیست گوینده زین قیاس خجل

ز آن که ایران دل زمین باشد

دل ز تن به بود، یقین باشد

(نظمی گنجوی، ۱۳۸۹: ۲۸)

پیشینه‌ی تمدن و فرهنگ ایران زمین، ریشه در هزاره‌های بسیار دور دارد و قدمت

فرهنگ کهن ایرانی به بلندای پیش از تاریخ است. منزلت و شوکت سرزمین ایران از دیرباز مورد توجه همگان بوده و بر هیچ کس پوشیده نیست. در نامه‌ی تنسر چنین آمده است که:

«زمین چهار قسمت دارد، یک جزء زمین ترک، میان مغارب هند تا مشارق روم؛ و جزء دوم میان روم و قبط و برب؛ و جزء سوم سیاهان از برابر تا هند؛ و جزء چهارم این زمین که منسوب است به پارس و - لقب بلادالخاضعين - میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه‌ی فارس (ارمنستان ایران) و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آن جا تا کابل و تخارستان و این جزء چهارم، برگریده‌ی زمین است و از دیگر زمین‌ها به منزلت سر و ناف و کوهان و شکم.» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۸۹)

سرزمینی که این چنین مورد توجه بوده و از چند جهت به عنوان قلب منطقه و زمین شناخته می‌شده و در واقع Heart Land بوده است، قطعاً باید از جهات مختلف فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و استراتژیکی بسیار حائز اهمیت باشد. ارزش و اعتبار سیاسی و سوق الجیشی سرزمین ایران سبب شده که کشور ما همواره محل تاخت و تازها و یورش‌های مختلف اقوام و ملل دور و نزدیک قرار بگیرد.

ایران کشوری متعدد و با پیشینه‌ی فرهنگی بسیار غنی است و مرزهای جغرافیایی آن در گذشته‌های دور سبب شده بود که فرهنگ ایرانی نیز به دیگر کشورها رسوخ کند. «توجه به علم و دانش نزد ایرانیان از زمان‌های پیش مورد نظر بوده و نویسنده‌گان یونانی و در دوره‌های بعد، مورخین اسلامی درباره‌ی اهمیت دانش در نزد ایرانیان سخن‌ها گفته‌اند. از جمله، ابن خلدون در کتاب العلوم العقلیه و اصنافها می‌نویسد: بدان که مابین اممی که اخبار و تواریخ احوال ایشان به ما رسیده است، اقوامی که از همه بیشتر به علوم عقلیه توجه نموده‌اند هماناً دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند. اما اهمیت این علوم عقلیه نزد ایرانیان به غایت عظیم و دامنه‌ی آن

به غایت وسیع بوده است. » (عفیفی، ۱۳۸۳: ۵)

تداخل فرهنگ‌های ملل جهان، به دلایل مختلف صورت می‌گیرد. از جمله‌ی این دلایل - که شاید مهم ترین آن‌ها باشد - می‌توان به یورش‌های نظامی و غارتگری‌ها اشاره کرد. ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگ و تمدن جهان، در طول تاریخ، سه بار مورد تهاجم نظامی و لشکرکشی‌های بزرگ و سرنوشت ساز قرار گرفته است. اولین مورد از تهاجمات بیگانگان که سبب ایجاد تغییرات فرهنگی در ایران شد، حمله‌ی اسکندر گجستک بود. پس از افول قدرت و شوکت دولت بزرگ هخامنشی و ایجاد زمینه برای یک شکست بزرگ، اسکندر از فضای سیاسی، اجتماعی و حتی اعتقادی حاکم بر ایران، بهره جست و با نفوذ در میان سرداران داریوش، به ایران حمله کرد. این هجوم که به شکست ارتش ایران و سرنگونی دولت هخامنشی منجر شد، تبعات و تأثیرات فرهنگی مختلفی بر باورها و اعتقادات هر دو ملت داشت. یونانیان تصمیم داشتند فرهنگ خود را بر فرهنگ ایران زمین غالب کنند و تأثیرات شگرفی بر باورهای مردم این سرزمین داشته باشند، غافل از این که فرهنگ غنی و چند هزار ساله ایران توانست بسیاری از اعتقادات و باورهای آن‌ها را در خود حل کند. «اسکندر پس از استیلا بر ایران، کتب و علوم را که از حد و حصر بیرون بود، به یونان منتقل نمود. » (سامی، ۱۳۴۲: ۱۲۶) البته نمی‌توان منکر اثرگذاری هر چند کوچک فرهنگ یونانی در باورهای ایرانی شد و این یک امر طبیعی و اجتناب ناپذیر است. نظامی در شرفنامه در مورد سرآغاز تأثیرات ایرانیان در فرهنگ یونانی می‌گوید: خردنامه‌ها را ز لفظ دری به یونان زبان کرد کسوت گری (نظامی گنجوی، ۱۳۸۸: ۵۵)

و این اولین اقدام اسکندر برای بهره گرفتن از اندیشه و فرهنگ ایرانی بود. پس از حمله‌ی اسکندر، دومین مرحله‌ی اساسی و تأثیرگذار در تغییر فرهنگ ایرانی،

حمله‌ی اعراب به سرزمین فرهنگ و تمدن پویا بود. اعراب بادیه نشین، ریشه‌ای در تمدن چند هزار ساله‌ی کهن نداشتند و حتی به پرورش مؤلفه‌های فرهنگی نیز بی توجه و بی علاقه بودند و داشتن سواد و آگاهی به علوم در نزد آن‌ها عیب و عار بود به طوری که «آخرین شاعر بدیع عرب، ذوالرمم، باسواد بودن خود را پنهان می‌کرد و می‌گفت قدرت نوشتن در میان ما بی ادبی شمرده می‌شود.» (عفیفی، ۱۳۸۳: ده)

همه‌ی این‌ها در حالی بود که در ایران، آموزش و پرورش و فراگیری علوم مختلف، جایگاه ویژه‌ای داشته و شغل دبیری و نویسنده‌گی از فضایل و کارهای مهم بوده است. گواه این مدعای سخن نظامی عروضی در چهار مقاله است: «پیش از این در میان ملوک عصر و جباره‌ی روزگار پیش، چون پیشدادیان و کیانیان و اکاسره و خلفاً رسماً بوده است که مفاخرت و مبادرت به عدل و فضل کردنی و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردنی و در این حالت پادشاه، محتاج شدی به ارباب عقل و تمیز و اصحاب رأی و تدبیر، و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی تا آن‌گاه که آن جواب‌ها بر یک وجه قرار گرفتی و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی. پس از این مقدمات، نتیجه‌ی آن همی‌آمد که: دبیر عاقل و فاضل، مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی.» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۲۳)

پرداختن به فرهنگ که اساس و ریشه‌ی علوم و سبب ایجاد آثار مختلف ادبی و فرهنگی است، در نزد ایرانیان بسیار محترم و معتبر بوده و اکنون نمونه‌های بسیاری از این توجهات، موجود است.

سومین مرحله‌ی تأثیرگذار در تاریخ و فرهنگ ایران، یورش خانمان برانداز مغول و سیطره‌ی آنهاست. مغولان اقوامی وحشی و خونریز بودند که نشانی از فرهنگ و تمدن نداشتند و به همین سبب هر چه را بر سر راه خود می‌دیدند از بین می‌بردند. در

هجوم مغول به ایران، علاوه بر قتل عام مردم و اثرات جانی فراوان، تبعات فرهنگی بسیاری نیز به سرزمین دیرینه‌ی ایران وارد شد و پس از مدتی بسیاری از باورها و عقاید مغلولان در میان فرهنگ ایرانیان جا باز کرد به طوری که اکنون فرهنگ رایج در ایران، آشفته سوریابی از عقاید ایرانی، یونانی، سامی و مغولی است.

باورهای ایرانی و چگونگی تأثیرپذیری آن‌ها از فرهنگ‌های دخیل

هر هجوم و یورشی پیامدهای خاصی دارد و با توجه به عمق فاجعه، می‌توان میزان تأثیرگذاری آن را بررسی و اندازه گیری کرد. با حمله‌ی نظامی، بسیاری از شاخص‌های زندگی نیز در کشور مورد هجوم، تغییر می‌کند و با حضور نیروهای مهاجم، مؤلفه‌های فرهنگی نیز خدشه‌دار می‌شوند. در سه مرحله‌ای که ایران مورد حملات نظامی و در نهایت اشغال دشمنان قرار گرفت، عقاید و باورهای ملل مهاجم، وارد فرهنگ ایرانی شد و مردم نیز به مرور زمان بسیاری از این باورها را پذیرفتند. یکی از این باورهای دخیل، اعتقاد به نحوس و گجستگی جغد است که نتیجه‌ی نفوذ یک فرهنگ کاملاً غیر ایرانی است.

«جغد پرنده‌ای است از تیره‌ی بو فدیسان؛ منزوی، بی صدا، شکارگر، شب رو، با چهره‌ای خاص و به یاد ماندنی و صدایی ویژه. چشم‌های جغد بزرگند و در حدقه ثابت؛ پس او برای اینکه بتواند منظره‌ی دید خود را تغییر دهد، ناچار است کل سرش را بچرخاند ... چشم‌های جغد در صورتی صاف قرار گرفته است و مانند چشم‌های پرنده‌گان دیگر در دو سوی چهره قرار ندارد؛ به همین دلیل دید جغدها برای شکار، به خصوص در نور کم، بهتر از دیگر پرنده‌گان است. همین صورت پهن و چشم‌های قرار گرفته در یک سطح، به چهره‌ی آنان شیوه‌ای انسان وارداده است.» (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۷۳)

تقریباً همه‌ی جغدها در شب شکار می‌کنند و به سبب وجود دانه‌های ریز در

کnar پرهایشان و همچنین نرمی پرها، بسیار ناگهانی و بی صدا پرواز می‌کنند. این خاصیت بی صدایی پرواز و نیز حالت چهره‌ی آن‌ها، سبب شده است که جغدها نوعی رازآلودی وهم آور را یدک بکشند؛ که البته صدای آواز خاکشان نیز این باور را تقویت می‌کند.

انسان‌ها همواره می‌کوشیدند رخدادهای عجیب را به حیوانات، موجودات و باورهای خارق العاده نسبت دهند و برای هر اتفاقی، جنبه‌ای اسرارآمیز ایجاد کنند. جغد یکی از موجوداتی است که در باورهای مردم جهان جایگاه ویژه‌ای دارد و در واقع در بیشتر نقاط جهان، در گوشه‌ای از فرهنگ مردم حضور دارد.

«در دایره المعارف بریتانیکا آمده است که جغد به دلیل حضورش در شب و صدای جیغ وارش، سمبول رازآمیزی و آن جهانی بودن بوده است. عادات مرمز جغدان، پرواز بی صدا و آمد و شد روح وار است که آن‌ها را به موضوعی برای خرافات و حتی ترس در بسیاری از نقاط جهان تبدیل کرده است. از سوی دیگر همین آن جهانی بودن جغد، این باور را تقویت کرده است که جغد می‌تواند پیشگویی کند، به عبارت دیگر به دلیل ارتباط وهم آورش با آن جهان، دیدار او می‌تواند خوش یمن و یا بدشگون باشد. به این ترتیب جغدها مظهر هوشی خاموش، دانشی ویرانگر و یا برعکس، مظهر خوش یمنی بوده‌اند. آنان برای انسان که در سکوت به رفتار و صدای ایشان گوش می‌داده، یادآور شب، ماه و حتی زن بوده‌اند؛ چه، آنان رازآمیز و دورویه می‌نموده‌اند. بسیاری در جهان به قدرت درمانگری بزرگ جغد و دارویی که از بدن و به ویژه چشم‌های او تهیه می‌شود، ایمان داشته‌اند.» (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۷۴)

جغد به نام‌های بوف، کوف، بوم و بهمن مرغ نیز معروف است. در روم و یونان باستان، به این پرنده توجه خاصی شده است تا جایی که «در یونان، جغد پرنده‌ی خاص آتنه، ایزدبانوی خرد بوده و برای او قربانی می‌شد. آتنی‌ها آن را به فال نیک

می‌گرفتند و از این رو جعد آتن تبدیل به ضرب المثلی شد برای حمایت از این ایزدانو. » (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۹۲)

الهی آتن، ایزدانوی خرد، فرهنگ، تمدن و عدالت بوده و همراهی همیشگی جعد با این الهی، سبب شده که این پرنده نیز در باور یونانیان باستان، نمادی از دانایی و خرد باشد و بر اساس چنین باوری می‌توانیم تصویر جعد را در نمادهای بسیاری از دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، انتشارات و حتی کتاب‌های معتبر دنیا ببینیم.

«البته نشانه‌هایی از اعتقاد به بدیمنی جعد در باورهای یونان باستان دیده می‌شود که یادآور ارتباط جعد با مرگ در اساطیر ودایی است. از جمله در ایتالیا، آلمان و مجارستان از گذشته تا امروز، جعد نر با مراسم تدفین و مرگ پیوند داشته و از این جهت بدیمن است. در کتاب چهارم آنه ثید، آواز جعد نر، مهلك و کشنده قلمداد شده است. ارتباط میان جعد و مرگ، سبب شد تا تاتارها، پرهای جعد نر را بر کلاه خود خود نصب کنند؛ شاید بدین خاطر که با افسون پر جعد، مرگ را از خود دور دارند.» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۹۲)

در اساطیر ودایی جعد به عنوان پرنده‌ی سعادت معرفی شده و از جمله پرنده‌گانی بوده که در راه خدایان قربانی می‌شده است. اما در ادبیات جدیدتر ودایی، جعد به عنوان پرنده‌ای وحشی و شکارچی، خونریز و مرموز و پیام آور خدای جهان مردگان (یمه) و در نهایت پرنده‌ای اهریمنی، شناخته شد. «در ریگ ودا، جعد با نام Khargala و Naktacara با افسون خود که همان نغمه‌ی حزن انگیزش است، مرگ و خدای مرگ را از راهبان و نیکان دور می‌کند.» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۹۲)

در مصر باستان، جعد نماد و نشانه‌ی مرگ بوده است. حتی در خط هیروگلیف مصری، نشانه‌ی حرف «م» را به صورت یک جعد با پای شکسته رسم می‌کردند و هدف آن‌ها جلوگیری از بازگشت پرنده‌ی مرگ به دنیای زندگی بود. «در اساطیر

چین، جغد به علت پرواز در شب، نماد تاریکی است و با عنصر مادینگی جهان پیوند دارد. «(زمردی، ۱۳۸۸: ۲۲۴) در بعضی کشورهای اروپایی، جغد گوش دار، نماد خردورزی و جغد بدون گوش سمبول گجستگی بوده است.

«در بین النهرین باستان، اسطوره‌ی جالبی در مورد لیلیث وجود دارد. او یک جور خدای شب بوده است. مؤنثی گاه خون آشام که ظاهراً بعدها هنگامی که در اسطوره‌های یهودی نقش مشابه حوا را بازی می‌کند، ارتباطی با جغد نیز می‌یابد. گویا در انجیل شاه جیمز، از لیلیث به عنوان جغد یاد شده است. به هر حال می‌توان گفت که جغد در میان یهودیان قدیم، نماد ویرانی و متروکیت بوده است و بر اساس عهد عتیق، گوشت جغد حرام است.» (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۷۵)

در باورهای اعراب پیش از اسلام، جغد پرنده‌ای نحس و گجسته بوده و خرافاتی در ارتباط این پرنده با مرگ وجود داشته است. اعراب با توجه به صدای مویه وار جغد، معتقد بودند که وقتی کسی می‌میرد روح او در قالب جغدی بر بالای سرشن شیون می‌کند. علاوه بر این، اعراب جاهلیت، بر این باور بودند که وقتی کسی به قتل می‌رسد و برای خونخواهی او اقدامی نمی‌شود، جغدی که از سر مقتول بیرون آمده، پیام آور انتقام است و با تظلم می‌نالد که: اسقونی، اسقونی. یعنی به من آب دهید. فریاد مویه وار این جغد، تا لحظه‌ای که انتقام مقتول گرفته شود ادامه می‌یابد. با ظهور اسلام، حضرت محمد(ص) کوشیدند که خرافات و باورهای بی اساس را در ذهن مردم کمنگ کنند. حضرت رسول(ص) فرمودند: «نه هام ماند و نه صفر؛ و مراد از آن، بیان این نکته است که با طلوع اسلام، اعتقادات خرافی اعراب از بین رفت. توضیح آن که اعراب معتقدند که هام، نوعی جغد است که پیوسته با وحشت بانگ می‌زند و در خرابه‌ها و مقبره‌ها جای دارد.» (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۲۴۸) اما با همه‌ی تلاش‌های پیامبر جهت از بین بردن خرافات و باورهای این چنینی، باز هم باور نحوست جغد

ادامه یافت و هنوز هم در میان اعراب رایج است.

جغد در فرهنگ ایرانی

این پرنده، «مطابق روایات کهن ایرانی، نام مذهبی اش آشوزوشت^۱ است که بر عکس آن چه در مورد جغد معروف است، پرنده‌ای باشگون است و اوستا را از بر دارد و وقتی آن را می‌خواند، شیاطین به وحشت می‌افتنند و پیروان زرتشت، بریده‌های ناخن به او هدیه می‌کنند و از او می‌خواهند به تعداد آن‌ها، تیر و سپر و فلاخن برای غلبه بر دشمن و دیوان مازندران به آن‌ها عطا کند.» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۸۹)

در متون پهلوی از جغد به عنوان یک پرنده‌ی مبارک و خجسته نام برده شده است. مهم ترین کتابی که در مورد این پرنده اطلاعاتی به دست می‌دهد، بندھشن است. در بخش نهم کتاب که از آفرینش مرغان سخن گفته، نام سیزده تیره از مرغان، ذکر شده است. این سیزده گونه، همگی از جانوران مزدآفریده و از مرغان مقدس هستند و جغد نیز یکی از آن‌هاست. «سیزده سرده‌ی ایشان چون: سیمرغ، کرشفت، آلوه، کرکس که دالمن خوانند؛ کلاح، پُش، خروس که پَرَوَدَرَش خوانند؛ و کلنگ است.» (فرنبع دادگی، ۱۳۶۹: ۷۹)

در این بخش از کتاب بندھشن، واژه‌ی «پُش» به معنی جغد و بوم است که مهرداد بهار، در همین کتاب و بهرام فرهوشی در فرهنگ زبان‌های پهلوی، به آن اشاره کرده‌اند. اما در همین کتاب به نوع دیگری از جغد بر می‌خوریم که به نظر می‌رسد مذموم و منفور است.

در بخش ششم بندھشن، و در بحث درباره‌ی دشمنی دو مینو، بیان شده که هر کدام از آفریدگان اهورامزدا، دشمنی دارند که آفریده‌ی اهربیمن است. در این بخش

بیان شده که اهریمن، بوف را با دیگر خرفستان پردار، بر ضد مرغان آفریده است و به این ترتیب، بوف را نوعی خرفستر (جانور موذی و اهریمنی) به حساب می‌آورد که البته به عقیده‌ی مهرداد بهار، «خرفستر بودن بوف در ادبیات پهلوی شگفت آور است». (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ۷۹)

با بررسی بیشتر کتاب بندھشن، می‌توان به این مهم پی برد که در باور ایرانیان باستان - و بیشتر ساسانیان - نوع خاصی از جغد، یعنی جغد بزرگ، منفور و مذموم بوده است. زیرا با شکار پرندگان کوچکتر، موجب آزار دیگر آفریدگان اهورایی می‌شود. در باور ایرانیان باستان، جغد با صدای مویه وار خود، تصویری رازآلود و مبهم از جهان را ارائه می‌کند. «درباره‌ی مرغ اشوزوشت که مرغ زوربرک و مرغ بهمن است که جغد خواند، گوید که بخشی از اوستا در زبان این مرغ آفریده شده است. هنگامی که بخواند، دیوان از او گریزند و در آن جا بنه نکنند و بدان روی، جغد بنه در بیابان کند و در ویرانستان باشد تا دیوان آن جا بنه نکنند.» (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۰۲)

اطلاق نام دینی اشوزوشت و بهمن مرغ بر جغد، بیانگر تقدس این پرنده در ادبیات اوستایی است و اگر در جایی شاهد منفور بودن گونه‌ای از آن هستیم، به سبب شکارگری آن است؛ زیرا گونه‌ی بزرگ این پرنده، شکارچی پرندگان کوچک بودند و چون به عقیده‌ی ایرانیان باستان، برخی از پرندگان کوچک تر، آفریدگان اهورامزدا بوده‌اند، پس شکارچی آنان منفور و مذموم است.

در بندھشن، جغد را نوعی «ددمرغ» خوانده و دلیل دیگری بر تقدس این پرنده نیز همین است؛ زیرا «ددان مرغان همه به دشمنی دیوان و خرفستان آفریده شده‌اند. چنین گوید که مرغان دد، دشمن خرفستان و جادوان‌اند.» (همان) در ایران باستان، از بین بردن خرفستان ارزش والای داشته است زیرا خرفستان، حشرات موذی بودند که سبب از بین بردن محصولات کشاورزی می‌شدند و روان کسانی که سبب مرگ

جانوران موذی می‌شدند به مینو برده می‌شد و به شهادت ارداویراف نامه «فرهی آب‌ها، آذرها و آتش‌ها، گیاهان و نیز فرهی زمین، به بلندی و درخشانی از آن‌ها می‌تابت.» (ارداویراف نامه، ۱۳۷۲: ۵۷)

در باور ایرانیان باستان، زندگی و همهی متعلقات آن، مقدس و دوست داشتنی و مرگ و هر چیزی که با آن مرتبط بوده، منحوس و ناپاک شمرده می‌شده است. ایرانیان باستان معتقد بودند که هر چیزی که از بدن انسان خارج می‌شود، ناپاک است و این اعتقاد به آلوگی، ناخن، پوست، مو، خون، مدفوع، ادرار، منی و دندان را در بر می‌گرفت و به همین سبب چیدن ناخن‌ها و دور ریختن آن‌ها بدون رعایت آداب خاص، سبب جذب دیوان علیه اهورا مزدا می‌شد.

در باور ایرانیان باستان، وظیفه‌ی خوردن ناخن‌ها و رفع گجستگی آن‌ها بر عهده‌ی اشوزوشت یا جغد گذاشته شده بود و ضدیت این پرنده با ناپاک شدن آفریده‌های مزدایی، نوعی حرمت و تقدس برای آن ایجاد کرده بود. زیرا با خوردن ناخن‌ها یکی از جلوه‌های مرگ را از روی زمین محو می‌کرد تا دیوان به آن دسترسی نداشته باشند و نتوانند از آن‌ها بر ضد اهورا مزدا استفاده کنند.

پس از حضور اسلام در ایران و رواج فرهنگ سامی و عربی در بین ایرانیان، باور تقدس جغد به تدریج کمزنگ و این ویرانه نشین مینوی به یک پرنده‌ی گجسته و منحوس تبدیل شد. به طوری که در بیشتر فرهنگ‌های لغتی که در ایران بعد از اسلام نوشته شده است، این پرنده را نحس خوانده‌اند؛ و البته در کنار آن به باور خردمندی و خرابه نشینی آن نیز اشاره کرده‌اند. «جاحظ بصری در کتاب الحیوان می‌گوید که دیدن بوم یا شنیدن بانگ بوم را اهل ری و مرو به فال نیک می‌گیرند و مردم بصره به فال بد.» (اعلم، ۱۳۷۷: ۶۱۶)

سیمای جغد در شاهنامه فردوسی

شاهنامه به عنوان شناسنامه‌ی فرهنگ و زبان پارسی و بازمانده‌ی بسیار معتبری از فرهنگ دوران شکوهمند ایران باستان و پیش از اسلام، نمود بسیاری از مسائل فرهنگی، اجتماعی، ملی و میهنی ماست و ریشه و سیمای بسیاری از باورها و عقاید مردم ایران کهن را در این کتاب می‌توانیم ببینیم.

فردوسی همواره با تعصّب خاصی، سعی در ترویج و زنده نگه داشتن باورهای اصیل و ناب ایرانی داشته و بسیاری از عقاید کهن ایرانی را می‌توانیم در شاهنامه ریشه‌یابی کنیم. در این نامه‌ی سترگ، از جغد، با نام‌های جغد، چغد، بوم و شباهنگ یاد شده و در همین ابیات معدهود، فقط یک بار به نحوی به باور نحوست این پرنده پرداخته شده است که البته همین باور نیز در این بیت در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. زیرا نام جغد در کنار نام زاغ و با حرف «ار» به معنی اگر» آورده شده و می‌دانیم که زاغ نیز یکی از پرنده‌گان بدیمن و گجسته است؛ پس به طور قطع نمی‌توان گفت که هدف فردوسی از آوردن نام بوم در این بیت، صرفاً پرداختن به گجستگی این پرنده باشد: سزد گر بپرسد ز دانای روم
(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۹: ۶۵)

در ابیات دیگر شاهنامه که به نام جغد اشاره شده، بیشتر صفت ویرانه نشینی یا شب زنده داری آن مورد توجه قرار گرفته است که این خصوصیت، خود به نوعی نشان از خجستگی و روشنی سیمای این پرنده در باور ایرانی دارد. در اندیشه‌ی کهن ایرانی، جغد اگر ویرانه نشین است، به سبب نقش مؤثرش در نگهبانی از گنج‌هast و شب زنده داری آن، نمودی از مینوی بودن این پرنده است. زیرا مرغ حق است و آفریده‌ی اهورامزدا؛ و شبانگاه برای حفاظت روان‌های پاک از هجوم اهریمنان، اوستا می‌خواند و «هو هو» می‌گوید.

با توجه به یکی از نام‌های جغد که در زبان ترکی رایج است و ریشه‌یابی این واژه، شاید بتوان به مفهوم نام این پرنده در اوستا دست یافت. در زبان ترکی گونه‌ای از جغد را با نام «بایگوش» می‌شناسند. بایگوش می‌تواند صورت دیگری از واژه‌ی «بغقوش» باشد. بغ به معنی خدا و قوش به معنی پرنده، که در مجموع واژه‌ی «مرغ خدا» یا همان «مرغ حق» را به ذهن مبارز می‌کند؛ و یکی از خصوصیات مرغ حق یا شب آویز و شباهنگ، آواز شبانه‌ی زیبای آن است که به نوعی عبادت اهورامزدا و اوستاخوانی اشوزوشت یا مرغ بهمن است. فردوسی در بیت‌های دیگری که اشاره‌ای به جغد داشته، فقط صفت ویرانه نشینی این پرنده را در نظر گرفته است:

ز چاچ و برک تا سمرقند و سعد
بسی بود ویران و آرام چغد
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۰۲۶)

وز آن جا بیامد سوی شهر سعد
یکی نوجهان دید رسته ز چغد
(فردوسی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۹۱۵، ب ۹۰۰)

که این بیت، در شاه نامه‌ی چاپ بروخیم به صورت زیر نیز ضبط شده است:

وز آن جا بیامد سوی مرز سعد
یکی نوجهان دید آرام چغد

در یک بیت نیز، فردوسی از نام جغد، در یک ضرب المثل استفاده کرده که باز هم ربطی به باور گجستگی این پرنده ندارد:

به موبد چه خوش گفت دهقان سعد
که برناید از خایه‌ی باز، جغد
(اسدی توسي، ۱۳۶۵: ۳۳)

جغد در اشعار خاقانی

خاقانی در اشعارش، سیزده بار نام جغد یا بوم را ذکر و با آن تصویرسازی کرده است. در این سیزده مورد، سه بار به واژه‌ی بوم و ده بار به کلمه‌ی جغد، اشاره شده

است. در دنباله، همه‌ی این ایيات، ذکر و بررسی می‌شوند و در پایان، نگاه خاقانی

نسبت به این پرنده و خجستگی و گجستگی آن، مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

- نحوست جغد و تقابل آن با همای:

خود را همای دولت خوانند و غافلند کالاً غراب ریمن و جغد دمن نیند

(خاقانی، ۱۳۷۹: ۷۵)

چو جغد ار برون راندم آسیابان بر این بام هفت آسیا می‌گریزم

(همان: ۱۸۹)

این غر غرچه جغد دمن است نیست او را چو همای اصل کریم

(همان: ۶۸۴)

مرغی که توаш همای خوانی جغدی است کز آشیان ما جست

(همان: ۳۲۸)

- ویرانه نشینی:

دو سه ویرانه در این شهر مراست چون نیم جغد به ویران چه کنم؟

(همان: ۱۷۳)

عمارت دوست شد طاووس از آن پای گلین دارد ولیکن سر بزرگی یافت بوم از بوم ویرانی

(همان: ۲۸۷)

- آواز حزن انگیز جغد و تقابل آن با بلبل:

وی بلبل جغد گشته وقت است کز نوحه گری نوات جویم

(همان: ۲۰۸)

از نوحه‌ی جغدالحق ماییم به دردرس از دیده گلابی کن، درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان

(همان: ۲۴۵)

چون مرا طوطی جان از قفس کام پرید نوحه‌ی جغد کنید ار چو همایند همه
(همان: ۲۸۳)

بدل نغمه‌ی عنقاءست کنو نغمه‌ی جغد بر ایوان اسد
(همان: ۶۴۴)

- بزرگی سر جغد (تحقیر):

بوم چنان سر بزرگ از همه مرغان کم است وز همه باز است بیش با همه سر کوچکی
(خاقانی، ۱۳۷۹: ۷۰۲)

دشمنان سر بزرگش را چو بوم حاصل از طاووس دولت، پای باد
(همان: ۵۷۳)

خاقانی در این سیزده بیت، هم ویرانه نشینی جغد را مد نظر داشته و هم باور
نحوست و تقابل آن با همای و بلبل را پرورش داده است. این ابیات، بیانگر توجه
شاعر به یک اندیشه‌ی غیر ایرانی در مورد جغد است. نگرشی که از فرهنگ عربی
سرچشمی گرفته و خاقانی در اشعار خود به آن توجه کرده است.

جغد در خمسه‌ی نظامی

نظامی در خمسه، در پنج بیت، از واژه‌ی جغد، در چهار بیت، از کلمه‌ی بوم و
در دو بیت، از ترکیب مرغ شب‌آویز، استفاده کرده است. در دنباله، پس از ذکر ابیات
مربوط به پرنده‌ی جغد در خمسه‌ی نظامی، به بررسی دیدگاه این شاعر، نسبت به
خجستگی یا گجستگی این پرنده، پرداخته می‌شود.

- نحوست جغد و تقابل آن با همای:

جغد به دور تو همایی کند سر که رسد پیش تو پایی کند
(نظامی، ۱۳۸۸: مخزن الاسرار، ۳۳)

جور نگر کز جهت خاکیان جغد نشانم بَدَل مَاکیان

(همان: ۷۶)

بلبل گنج است به ویرانه در

(همان: ۹۸)

جغد که شوم است به افسانه در

- ویرانه نشینی و نگهبانی گنج:

که جغد آن به که آبادی نبیند

(نظمی، ۱۳۸۸: خسرو و شیرین، ۱۶۴)

همان به کو در آن وادی نشیند

بلبل گنج است به ویرانه در

(نظمی، ۱۳۸۸: مخزن الاسرار، ۹۸)

جغد که شوم است به افسانه در

جغد نه و گنج پژوهی کنم

(نظمی، ۱۳۸۸: مخزن الاسرار، ۱۵۶)

آب نه و بحر شکوهی کنم

سر دلش گشته قضای سرش

(همان: ۵۴)

بوم کز آن بوم شده پیکرش

«سر دل بوم، شومی اوست و نیز افسانه بوده که بوم، پاسیان گنج است در ویرانه‌ها
و هر که او را کشت، گنج را خواهد یافت؛ پس سر دل او، گنجی است که آفت سر
اوست.» (همان)

- تقابل زاغ و بوم:

نسازد با خرد چون زاغ با بوم

(نظمی، ۱۳۸۸: خسرو و شیرین، ۳۲۵)

رها کن حرص کاین حمال محروم

- جغد، روزکور است و شب بیدار:

به خواب اندر شده مرغ شب آویز

(همان: ۲۹۲)

چو بر دستان زدی دستش کریز

با توجه به ابیاتی که گذشت، نگرش نظامی نسبت به جغد، کاملاً واضح است. دستان‌سرای گنجه، ویرانه نشین مینوی را، پرنده‌ای گجسته و شوم می‌داند و این نوع نگرش، برخاسته از باورهای غیر ایرانی است.

جغد در اشعار سعدی

در اشعار سعدی، فقط سه بار به جغد یا نام دیگر آن، یعنی بوم، اشاره شده که هر سه مورد، نحوست و گجستگی و ویرانه نشینی این پرنده را به ذهن متبار می‌کند. سعدی نیز تحت تأثیر فرنگ و باورهای عربی، این پرنده‌ی خجسته و مینوی را شوم و بدخبر می‌داند.

تو کوته نظر بودی و سست رای
که مشغول گشتنی به جغد از همای
(سعدی، ۱۳۷۷: ۲۰۶)

همای معدلنت سایه کرده بر سر خلق
به بوم حادثه بوم مخالفان ویران
(همان: ۷۰۱)

چون بوم بدخبر مفکن سایه بر خراب
در اوج سدره کوش که فرخنده طایری
(همان: ۷۱۴)

جغد در اشعار صائب

در مقوله‌ی جغد و به کارگیری آن در شعر پنج شاعر مورد بحث، صائب، بیشترین میزان استفاده از این پرنده را در تصاویر شعری خود دارد. واژه‌ی جغد، نود بار، در دیوان صائب تکرار شده و در آن‌ها، شاعر به نحوست، گجستگی، ویرانه نشینی و برخی ویژگی‌های دیگری که به این پرنده نسبت می‌دهند، اشاره کرده است. در دنباله، تعدادی از مهم ترین ابیات صائب که در آن‌ها به جغد اشاره‌ای شده است، ذکر و بررسی می‌شوند.

- نحوست جغد و تقابل آن با همای:

داغ بگ عیش گردد در دل ناشاد ما جغد می‌گردد همایون در خراب آباد ما

(صائب، ۱۳۹۲: ۱۳۰)

زنگ روشنگر آیینه‌ی ما می‌گردد

در پری خانه‌ی ما جغد هما می‌گردد

(صائب، ۱۳۹۱: ج ۴، ۱۵۸۷)

شکوه از داغ ندارد جگر ما صائب

جغد در گوشه‌ی ویرانه همایون باشد

(همان: ۱۶۷۰)

بیش از این با من سودا زده دوران چه کند؟

شومی جغد به این خانه‌ی ویران چه کند؟

(همان: ۱۷۱۰)

بخت سیاه پرده‌ی چشم حسود شد

این جغد در خرابه‌ی ما پی خجسته بود

(همان: ۲۹۴۱)

- ویرانه نشینی جغد و نگهبانی گنج:

نعمت دنیا نصیب دل سیاهان می‌شود

جغد دارد زیر پر گنج خراب افتاده را

(همان: ج ۱، ۱۰۳)

داغ دل ها را ز چشم بد سپرداری کنید

نیل چشم زخم باشد جغد، این ویرانه را

(همان: ۱۱۵)

داغ دل ها را ز چشم بد سپرداری کنید

غافلند از سایه‌ی جغد همایون فال ما

(همان: ج ۱، ۱۵۲)

ساده‌لوحانی که در معموره می‌جویند گنج

که چشم جغد داند تو تیا گرد خرابی را

(همان: ۲۱۶)

بحیل آسوده است از فکر تعمیر دل سائل

- جغد و خرد:

صائب، در یک بیت، جغد را سمبول خرد می‌داند و این پرنده را در تقابل با بلبل و

عشق ورزی اش قرار می‌دهد:

صحبت عشق و خرد ساز نگردد هرگز
بلبل و جغد هم آواز نگردد هرگز
(صائب، ۱۳۳۳: ۶۰۱)

بیشترین درون‌مايه‌های ابیات صائب که جغد در آن‌ها، حضور نمایانی دارد، ویرانه نشینی، گجستگی و تقابل این پرنده با همای به عنوان سمبول خجستگی و میمنت است. پس صائب هم تحت تأثیر باورهای ایرانی رایج در کشور بوده و اشوزوشت یا جغد مینوی را، گجسته و نامبارک می‌داند.

نتیجه

فرجام سخن این که با توجه به نگرش ملل مختلف جهان به جغد و انواع و اقسام آن و نیز بررسی حضور این پرنده در اوستا و دین زرتشتی و نفوذ اسلام در ایران، باید گفت که این پرنده در باور ایران باستان، یک پرنده‌ی بهشتی و کاملاً خجسته بوده و نشانی از گجستگی آن یافت نمی‌شود. پس از ظهر اسلام و سیطره‌ی اعراب بر سرزمین ایران و تأثیر و نفوذ فرهنگ و باورهای سامی و عربی در فرهنگ ایرانی، خجستگی این پرنده‌ی مینوی، به گجستگی بدل شده است.

در شاهنامه، با وجود این که چند قرن از ظهر اسلام در ایران می‌گذرد و فردوسی نیز یک مسلمان معتقد است، اما تأثیر فرهنگ عربی را نمی‌بینیم و در واقع می‌توان گفت که فردوسی یک امانت دار به تمام معناست. پرداختن به تأثیر جغد در زندگی افراد یکی از زمینه‌ها و نشانه‌های اعتقاد ایرانی فردوسی است که در شاهنامه در هیچ موردی به وضوح و با صراحة کامل به گجستگی این پرنده اشاره نکرده و می‌توان گفت که در باور فردوسی نیز این پرنده‌ی به ظاهر مذموم و گجسته، یک ویرانه نشین

مینوی است و باور نحوست آن، یک نگرش انیرانی است.

در دیوان خاقانی، خمسه‌ی نظامی، اشعار سعدی و دیوان صائب، جعد مورد بی‌مهری قرار گرفته و تأثیر فرهنگ عربی و سامی را به وضوح می‌توان دید. این نوع نگرش به خجستگی و گجستگی جعد، نشان دهنده‌ی جافتادن فرهنگ عربی در باورهای ایرانی است و می‌توان دریافت که با گذر زمان، بسیاری از باورهای ناب ایرانی، جای خود را به فرهنگ‌های دخیل داده‌اند؛ به طوری که اعتقاد به گجستگی جعد، در دیوان صائب، بیشترین بسامد را داشته و حدود نود بار تکرار شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتابل جامع علوم انسانی

منابع

۱. اسدی توosi، ابونصر علی بن احمد، (۱۳۶۵)، لغت فرس، تهران: خوارزمی.
۲. اعلم، هوشنگ، (۱۳۷۷)، دانشنامه‌ی جهان اسلام (مدخل بوم)، زیر نظر: غلام علی حداد عادل، چ: اول، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۳. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی، (۱۳۷۹)، دیوان، با مقدمه، بدیع‌الزمان فروزانفر، به اهتمام: جهانگیر منصور، چ: اول، تهران: گل آرا.
۴. زمردی، حمیرا، (۱۳۹۲)، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاه نامه فردوسی، خمسه‌ی نظامی و منطق الطیر، چ: سوم، تهران: زوار.
۵. ژینیو، فیلیپ، (۱۳۷۲)، ارداویراف نامه، ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار، تهران: شرکت انتشارات معین، انجمن ایران شناسی فرانسه.
۶. سامی، علی، (۱۳۴۲)، تمدن ساسانی، شیراز: سمت.
۷. سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین، (۱۳۷۷)، کلیات سعدی، بر اساس نسخه‌ی محمدعلی فروغی، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: کمال اجتماعی خجندي، چ: اول، تهران: سخن.
۸. سلطانی، سیما، (۱۳۸۹)، «جغد در گذر روزگاران»، بخارا، تهران، ش ۷۵، ۳۹۳ - ۳۷۳.
۹. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۲۲۲)، کلیات صائب تبریزی، مقدمه و شرح حال: به قلم امیری فیروزکوهی، تهران: خیام.
۱۰. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۳۹۱)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی، دوره ۷ جلدی، ششم.
۱۱. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۳۹۲)، دیوان، به اهتمام: جهانگیر منصور، تهران: نگاه، چ: هفتم
۱۲. عبداللهی، منیژه، (۱۳۸۱)، فرهنگ نامه جانوران در ادب فارسی (بر پایه‌ی واژه

شناسی، اساطیر، باورها، زیبایی شناسی و ...)، چ: نخست، تهران: پژوهندۀ.

۱۳. عفیفی، رحیم، (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشه‌های پهلوی، چ: دوم، تهران: توسعه.

۱۴. فردوسی، ابوالقاسم حسن، (۱۳۸۳)، شاه نامه، بر اساس نسخه‌ی نه جلدی چاپ مسکو/زیر نظری ا. برتس، دوره‌ی دو جلدی، چ: سوم، تهران: ققنوس.

۱۵. فرنبغ دادگی، (۱۳۶۹)، بندهشنس، گزارنده: مهرداد بهار، چ: اول، تهران: توسعه.

۱۶. قلی زاده، خسرو، (۱۳۹۲)، دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته، تهران: پارسه.

۱۷. کرازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۶)، نامه‌ی باستان: ویرایش و گزارش شاه نامه فردوسی، چ: هشتم، چ: اول، تهران: سمت.

۱۸. نامه تنسر به گشتبه، (۱۳۵۴)، تصحیح: مجتبی مینوی، چ: اول، تهران: خوارزمی.

۱۹. نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، (۱۳۸۸)، چهار مقاله، تصحیح: علامه محمد قروینی، تعلیقات: دکتر محمد معین، چ: اول، تهران: زوار.

۲۰. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۸)، شرفا نامه، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۱. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۸)، مخزن الاسرار، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۲. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۸)، خسرو و شیرین، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۳. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۹)، هفت پیکر، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۴. یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان واره‌ها در ادبیات فارسی، چ: چهارم، تهران: فرهنگ معاصر.